



اندیشکده فرهنگ و توسعه

معرفی کتاب

دانشگاه و نگاه الگوریتمی

۲۰۲۶

بلومزبری

لسلی گورلی



چکیده:

این کتاب دسترسی‌باز، نگاهی نوآورانه و انتقادی به شیوه‌هایی دارد که داده‌های دیجیتال و الگوریتم‌ها از طرق متعدد در حال تغییر چهره آموزش عالی هستند. این کتاب تأثیر آن‌ها را هم در مقیاس کلان دانشگاه‌ها و نظام‌های دانشگاهی در سراسر جهان بررسی می‌کند و هم در سطح ظریف‌تر تأثیرات آن‌ها بر دانشجویان و دانشجویان. در این راستا، بر زندگی روزمره دانشگاه تمرکز دارد و بررسی می‌کند که امر دیجیتال چگونه در حال تغییر شیوه ارتباط برقرار کردن، یادگیری و تولید دانش جدید است. این کتاب علاوه بر بررسی نقش «کلان‌داده» و تحلیل‌های یادگیری، بر حوزه‌هایی از زندگی دانشگاهی نیز تمرکز می‌کند که معمولاً بخشی از داده‌مند شدن تلقی نمی‌شوند؛ از جمله ساختارهای فیزیکی نظارت در محوطه دانشگاه و شیوه‌هایی که در آن نظام‌های «کیفیت» در پژوهش می‌توانند به رژیم‌های نظارت و انضباط الگوریتمی تغییر شکل دهند. این مجموعه با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، دیدگاه‌های مطالعات نظارت، مطالعات علم و فناوری و پس‌پدیدارشناسی را در هم می‌آمیزد. تحلیل گسترده آن، بینش‌های انتقادی و تازه‌ای درباره ماهیت ارتباط، نشانه‌شناسی، شیوه‌های متنی، سوژه‌مندی‌ها و شیوه‌های تولید و کاربرد دانش در این مقطع پویا و به‌سرعت در حال تحول از تاریخ و توسعه آموزش عالی در سراسر جهان ارائه می‌دهد.

کتاب دانشگاه و نگاه الگوریتمی مسئله دیجیتالی شدن آموزش عالی را نه صرفاً به مثابه ورود ابزارهای فناورانه جدید، بلکه به عنوان تغییری عمیق در شیوه سازمان یافتن، ادراک شدن و تجربه کردن زندگی دانشگاهی بررسی می‌کند. استدلال محوری اثر آن است که داده‌های دیجیتال، الگوریتم‌ها و سازوکارهای نظارتی به تدریج در فعالیت‌های روزمره دانشگاه نفوذ کرده‌اند و بر نحوه ارتباط، یادگیری، تولید دانش و ارزیابی عملکرد اثر می‌گذارند. در این چارچوب، دانشگاه فقط مصرف کننده فناوری نیست، بلکه به محیطی تبدیل شده است که در آن افراد به طور فزاینده‌ای از طریق داده‌ها قابل مشاهده، اندازه‌گیری و مقایسه می‌شوند. نویسنده در کنار تحلیل کلان تحولات آموزش عالی، توجه خود را به تجربه‌های روزمره دانشگاهیان و دانشجویان معطوف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه فرآیندهای ظاهراً فنی، مناسبات اجتماعی و شیوه‌های کنش دانشگاهی را بازتنظیم می‌کنند.

رویکرد کتاب میان رشته‌ای است و از مطالعات نظارت، مطالعات علم و فناوری و پساپدیدارشناسی برای تحلیل رابطه میان انسان، فناوری و محیط دانشگاه بهره می‌گیرد. بنابراین مسئله اصلی صرفاً این نیست که الگوریتم‌ها چه کاری انجام می‌دهند، بلکه این است که چگونه در شکل دادن به تجربه انسانی، ادراک، تصمیم‌گیری و رفتار مشارکت می‌کنند. Gourlay در برابر روایت‌هایی که دیجیتالی شدن را مترادف با پیشرفت قطعی، کارآمدی و تحول مثبت می‌دانند، رویکردی انتقادی اتخاذ می‌کند. از نظر او، کمی سازی و داده مند شدن می‌تواند اشکال تازه‌ای از قدرت، نظارت و انضباط را ایجاد کند. در عین حال، کتاب بر اهمیت وجوه مادی، جسمانی و حضوری دانشگاه تأکید دارد و می‌کوشد نشان دهد چه بخش‌هایی از تجربه دانشگاهی در فرایند دیجیتالی شدن نادیده گرفته یا تضعیف می‌شوند.

فصل ۱: رؤیاهای تعالی

فصل نخست با نقد این پیش فرض آغاز می‌شود که دانشگاه به عنوان یک نهاد ذاتاً ناکارآمد، منسوخ یا ناسازگار با جهان قرن بیست و یکم است و بنابراین باید به صورت بنیادین دگرگون شود. Gourlay این تصور را در ارتباط با گفتمان‌های گسترده‌تری بررسی می‌کند که فناوری را وسیله‌ای برای عبور از محدودیت‌های انسانی و مادی می‌دانند. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که در این زمینه مطرح می‌شود، ترابشریت گرایی است. نویسنده به دیدگاه‌هایی مانند دیدگاه Nick Bostrom اشاره می‌کند که پروژه ترابشری را ادامه منطقی پروژه روشننگری و تلاشی برای ارتقای وضعیت انسانی از طریق فناوری می‌دانند. از منظر Gourlay، چنین تصویری صرفاً محدود به مباحث فلسفی درباره آینده انسان نیست، بلکه بر نحوه تصور آینده آموزش، دانشگاه و رابطه انسان با فناوری نیز اثر گذاشته است.



در ادامه، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه تخیل مربوط به آینده‌ای که در آن فناوری می‌تواند محدودیت‌های جسمانی، مکانی و مادی انسان را برطرف کند، وارد حوزه آموزش عالی شده است. در این نگاه، دانشگاه سنتی گاه به عنوان نهادی وابسته به ساختمان، حضور فیزیکی، زمان، مکان و تعامل چهره به چهره تصویر می‌شود که باید برای ورود به آینده دیجیتال از این محدودیت‌ها رها شود. Gourlay با این تلقی موافق نیست و نسبت به نوعی خیال پردازی درباره جهان پسادیجیتال هشدار می‌دهد که در آن قلمروهای دیجیتال و فیزیکی به صورت ساده و دوگانه در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. از نظر او، رابطه میان امر دیجیتال و امر آنالوگ بسیار پیچیده‌تر است و فناوری هرگز به طور کامل جایگزین زمینه‌های مادی و جسمانی زندگی دانشگاهی نمی‌شود. این نقد، مبنایی نظری برای بحث‌های بعدی کتاب درباره تجربه دانشگاه فراهم می‌کند.

فصل اول در نهایت تلاش می‌کند نگاه انتقادی خود را متوجه ایده تحول فناورانه به عنوان یک ضرورت بدیهی کند. مسئله از نظر Gourlay این نیست که فناوری نباید در دانشگاه حضور داشته باشد، بلکه مسئله آن است که نباید پیشاپیش فرض شود هر شکل از دیجیتالی شدن الزاماً به معنای بهبود دانشگاه است. دانشگاه نهادی پیچیده است که فعالیت‌های آن به روابط انسانی، فضاهای مادی، بدن‌ها، اسناد، تعاملات و شکل‌های گوناگون حضور وابسته است. بنابراین حذف یا کم اهمیت دانستن این عناصر به نام نوآوری می‌تواند بخش‌هایی اساسی از تجربه دانشگاهی را نامرئی کند. نویسنده از همین نقطه به سمت مفهوم نگاه الگوریتمی حرکت می‌کند؛ نگاهی که نه فقط افراد را از طریق داده‌ها مشاهده می‌کند، بلکه به تدریج در تعیین آنچه مهم، قابل اندازه‌گیری و شایسته توجه است نیز مشارکت می‌کند.

فصل ۲: نگاه الگوریتمی

فصل دوم مفهوم اصلی کتاب، یعنی «نگاه الگوریتمی»، را معرفی و بسط می‌دهد. Gourlay بحث خود را از گسترش نظارت دیجیتال و به ویژه شبکه‌های اجتماعی آغاز می‌کند؛ محیط‌هایی که در آنها داده‌های مربوط به کاربران در مقیاسی گسترده جمع‌آوری، پردازش و تحلیل می‌شوند. این فرایند، نوعی نگاه داده محور ایجاد می‌کند که الزاماً به حضور مستقیم ناظر وابسته نیست و می‌تواند از فاصله و از طریق زیرساخت‌های دیجیتال عمل کند. نویسنده با استفاده از تمایز میان نگاه داده‌ای و نگاه الگوریتمی نشان می‌دهد که مسئله فقط جمع‌آوری اطلاعات نیست. الگوریتم‌ها پس از جمع‌آوری داده‌ها، آنها را دسته بندی، مرتب، ارزیابی و به مبنایی برای تصمیم‌گیری تبدیل می‌کنند. بنابراین فرد نه تنها به عنوان منبع داده دیده می‌شود، بلکه از طریق سازوکارهای محاسباتی در معرض نوعی شکل دهی مداوم قرار می‌گیرد.





Gourlay در این فصل بر وجه فعال و شکل دهنده الگوریتم‌ها تأکید می‌کند. از نظر او، الگوریتم‌ها صرفاً ابزارهای خنثی برای پردازش اطلاعات نیستند، بلکه می‌توانند در هدایت رفتارهای روزمره نقش داشته باشند. به همین دلیل، مفهوم «نگاه الگوریتمی» از مفهوم صرفاً نظارتی نگاه داده‌ای فراتر می‌رود. الگوریتم‌ها به تدریج در تعیین اینکه افراد چه چیزی را ببینند، چگونه ارزیابی شوند و چه نوع کنشی برای آنان مناسب یا مطلوب تلقی شود، مشارکت می‌کنند. این وضعیت در دانشگاه نیز مشاهده می‌شود؛ جایی که الگوریتم‌ها در فرایندهای اداری، آموزش، فعالیت‌های یادگیری دانشجویان و ارزیابی عملکرد حضور پیدا کرده‌اند. در نتیجه، دانشگاه به محیطی تبدیل می‌شود که در آن تصمیم‌ها و رفتارهای انسانی بیش از پیش با واسطه سیستم‌های محاسباتی شکل می‌گیرند.

یکی از نکات مهم فصل آن است که نگاه الگوریتمی فقط از بیرون بر دانشگاه اعمال نمی‌شود، بلکه درون روبه‌های عادی دانشگاهی نیز جای می‌گیرد. داشبوردهای تحلیل یادگیری، نظام‌های ارزیابی، رتبه بندی‌ها، سنج‌های پژوهشی و فرایندهای اداری نمونه‌هایی از این وضعیت هستند. این ابزارها با تبدیل فعالیت‌های پیچیده انسانی به داده‌های قابل پردازش، امکان مشاهده و مقایسه مستمر را فراهم می‌کنند. از منظر Gourlay، مسئله اصلی در اینجا کاهش تجربه دانشگاهی به اعداد و شاخص‌هاست، زیرا آنچه قابل سنجش نیست ممکن است به تدریج از حوزه توجه نهادی خارج شود. به این ترتیب، نگاه الگوریتمی فقط چیزی را اندازه نمی‌گیرد، بلکه بر آنچه افراد انجام می‌دهند نیز اثر می‌گذارد. این مفهوم در فصل‌های بعدی مبنای تحلیل دقیق‌تر سنجش، ارزیابی و عملکرد دانشگاهی قرار می‌گیرد.

فصل ۳: پساپدیدارشناسی عمل

فصل سوم مبنای نظری و روش شناختی Gourlay برای بررسی نگاه الگوریتمی را توضیح می‌دهد و مفهوم «پساپدیدارشناسی عمل» را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد. نویسنده به جای آنکه فناوری را موجودیتی مستقل و بیرون از تجربه انسانی در نظر بگیرد، بر رابطه میان انسان، فناوری و جهان اجتماعی تمرکز می‌کند. در این رویکرد، فناوری‌ها صرفاً ابزارهایی نیستند که انسان به اختیار خود از آنها استفاده کند، بلکه در شکل دادن به ادراک، کنش و تجربه انسان نیز مشارکت دارند. بنابراین برای فهم اثر الگوریتم‌ها باید به تجربه واقعی و روزمره افراد توجه کرد. Gourlay از رویکردهایی مانند تجربه شخصی، مشاهده و تأمل درباره موقعیت‌های زیسته استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه بررسی تجربه مستقیم می‌تواند ابعاد پنهان فناوری را آشکار کند.





در این چارچوب، نویسنده تجربه دانشگاهی خود و نمونه‌هایی از زندگی روزمره پژوهشگران را به عنوان بخشی از ماده تحلیلی وارد بحث می‌کند. یکی از موضوعات برجسته، گسترش معیارهای کمی برای سنجش ارزش و موفقیت دانشگاهی است. شاخص‌هایی مانند h index نمونه‌ای از فناوری‌های اندازه‌گیری هستند که در ظاهر صرفاً برای ارائه اطلاعات درباره عملکرد پژوهشی طراحی شده‌اند، اما در عمل می‌توانند بر برداشت پژوهشگر از خود و ارزش کارش اثر بگذارند. Gourlay نشان می‌دهد که چنین معیارهایی به تدریج بخشی از محیطی می‌شوند که دانشگاهیان در آن تصمیم می‌گیرند چه پژوهشی انجام دهند، چه چیزی منتشر کنند و چگونه موقعیت حرفه‌ای خود را ارزیابی کنند. در نتیجه، سنجه از یک ابزار توصیفی به عنصری تبدیل می‌شود که در شکل دادن به عمل دانشگاهی مشارکت دارد.

اهمیت فصل سوم در این است که نگاه الگوریتمی را از سطح ساختارهای کلان به سطح تجربه زیسته منتقل می‌کند. Gourlay می‌خواهد نشان دهد که قدرت الگوریتمی فقط زمانی آشکار نمی‌شود که یک دانشگاه تصمیمی را بر اساس یک شاخص اتخاذ کند، بلکه زمانی نیز عمل می‌کند که فرد در زندگی روزمره خود شروع به دیدن خویش از طریق همان شاخص‌ها کند. دانشگاهی ممکن است تعداد استنادها، جایگاه در رتبه بندی یا مقدار تولید علمی خود را پیوسته با دیگران مقایسه کند و همین سنجه‌ها را در تعریف موفقیت حرفه‌ای خود وارد سازد. در این حالت، فناوری بیرونی باقی نمی‌ماند، بلکه بخشی از رابطه فرد با خود، دیگران و کار دانشگاهی می‌شود. از این منظر، پساپدیدارشناسی عمل امکان می‌دهد اثر الگوریتم‌ها نه فقط به عنوان مسئله‌ای فنی، بلکه به عنوان تغییری در تجربه، ادراک و کنش دانشگاهی فهم شود.

فصل ۴: نگاه ممیزی

فصل چهارم با مفهوم «نگاه ممیزی» به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که از طریق آنها دانشگاهیان و دانشجویان به موضوعات قابل مشاهده، اندازه‌گیری و ارزیابی تبدیل می‌شوند. Gourlay استدلال می‌کند که ممیزی فقط یک فرایند اداری برای کنترل کیفیت نیست، بلکه شکلی از قدرت است که رابطه افراد با نهاد دانشگاه و حتی با خودشان را تغییر می‌دهد. در این وضعیت، افراد به جای آنکه صرفاً کنشگرانی در فرایند ارتباط و تولید دانش باشند، به مجموعه‌ای از اطلاعات تبدیل می‌شوند که می‌توان آنها را ثبت، مقایسه و رتبه بندی کرد. شاخص‌هایی مانند h index نمونه‌ای از این سازوکار هستند که فعالیت علمی را به معیارهای کمی قابل مشاهده تبدیل می‌کنند. نگاه ممیزی از این طریق نوعی نظارت مستمر ایجاد می‌کند که حتی بدون حضور مستقیم ناظر، رفتار دانشگاهیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.





در چنین شرایطی، پرسش درباره قابلیت اعتماد الگوریتم به همان اندازه اهمیت دارد که پرسش درباره مشروعیت دسترسی به داده‌های ذهنی مهم است. مدل‌های NeuroAI بر داده‌های آموزشی، انتخاب متغیرها و الگوهای آماری متکی‌اند و نتیجه آن‌ها لزوماً به معنای کشف یک حقیقت قطعی درباره فرد نیست. حتی اگر یک مدل در یک محیط آزمایشگاهی عملکرد مناسبی داشته باشد، تعمیم آن به موقعیت‌های واقعی و پیچیده قضایی می‌تواند با خطا همراه باشد. افزون بر این، متهم ممکن است با نوعی «شاهد الگوریتمی» روبه‌رو شود که منطق درونی آن برای او یا حتی دادگاه کاملاً قابل توضیح نیست. از این منظر، فصل چهارم مسئله NeuroAI را به اصول دادرسی منصفانه، حق دفاع، ارزیابی ادله و محدودیت‌های استنباط علمی پیوند می‌زند. خطر اصلی آن است که زبان فنی احتمال و پیش‌بینی، در فضای دادگاه به زبان قطعیت ترجمه شود و الگوریتم، بیش از اندازه‌ای که شواهد واقعاً اجازه می‌دهند، درباره ذهن متهم سخن بگوید.

یکی از پیامدهای مهم این وضعیت، کاهش تمایل به ریسک و نوآوری است. Gourlay نشان می‌دهد که هنگامی که معیارهای ارزیابی به صورت فراگیر بر مسیر حرفه‌ای دانشگاهیان اثر می‌گذارند، انتخاب موضوعات پژوهشی، شیوه انتشار و حتی تصور فرد از موفقیت علمی می‌تواند تحت تأثیر قرار گیرد. پژوهشگر ممکن است به جای انتخاب موضوعی دشوار، نامطمئن یا نوآورانه، فعالیتی را ترجیح دهد که احتمال بیشتری برای دریافت امتیاز و عبور از معیارهای ارزیابی داشته باشد. بنابراین نگاه ممیزی نوعی انضباط درونی ایجاد می‌کند که در آن افراد خود را بر اساس همان معیارهایی ارزیابی می‌کنند که نهاد بر اساس آنها آنان را می‌سنجد. در این معنا، قدرت ممیزی الزاماً از طریق اجبار مستقیم عمل نمی‌کند، بلکه از طریق درونی شدن معیارها و تبدیل آنها به مبنای خود نظارتی دانشگاهیان عمل می‌کند.

فصل ۵: نگاه اجرایی

فصل پنجم مفهوم «نگاه اجرایی» را مطرح می‌کند و بر رابطه میان نظارت الگوریتمی و نحوه رفتار کردن افراد در محیط دانشگاه تمرکز دارد. از دید Gourlay، هنگامی که افراد می‌دانند تحت مشاهده و ارزیابی مداوم قرار دارند، رفتار آنها صرفاً ثبت نمی‌شود، بلکه به تدریج تغییر می‌کند. افراد می‌آموزند که چگونه خود را به گونه‌ای ارائه کنند که با انتظارات نظام ارزیابی سازگار باشد. در نتیجه، نگاه الگوریتمی ماهیتی اجرایی پیدا می‌کند، زیرا مشاهده و سنجش، افراد را به اجرای شکل‌های خاصی از رفتار سوق می‌دهد. این وضعیت را می‌توان در فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و اداری دانشگاه مشاهده کرد؛ جایی که دانشگاهیان و دانشجویان نه تنها بر اساس آنچه انجام می‌دهند، بلکه بر اساس نحوه قابل مشاهده و





قابل ارزیابی بودن عملکردشان نیز شکل می‌گیرند. در این شرایط، خود ارائه گری بخشی از عملکرد دانشگاهی می‌شود.

Gourlay این بحث را با تجربه آموزش عالی در دوران همه گیری کووید ۱۹ پیوند می‌دهد. انتقال گسترده آموزش، جلسات و کنفرانس‌ها به محیط‌های آنلاین، شکل تازه‌ای از حضور را ایجاد کرد که در آن دوربین به واسطه اصلی مشاهده تبدیل شد. در جلسات ویدئویی، افراد باید تصمیم می‌گرفتند چه چیزی در قاب دوربین دیده شود، چه بخشی از فضای خصوصی خانه نمایش داده شود و چگونه ظاهر و رفتار خود را در برابر دیگران تنظیم کنند. بنابراین فضای خصوصی به بخشی از محیط حرفه‌ای تبدیل شد و فرد ناگزیر بود تصویری کنترل شده از خود ارائه کند. Gourlay این وضعیت را نمونه‌ای از نگاه اجرایی می‌داند، زیرا فناوری فقط امکان ارتباط را فراهم نمی‌کرد، بلکه نوع خاصی از حضور و رفتار را نیز شکل می‌داد. دوربین به عنوان واسطه نگاه، بدن، فضا و رفتار را همزمان در معرض مشاهده قرار می‌داد.

اهمیت نگاه اجرایی در تحلیل Gourlay در این است که نشان می‌دهد نظارت دیجیتال چگونه از سطح اندازه گیری فراتر می‌رود و به سازماندهی رفتار روزمره می‌رسد. هنگامی که افراد از معیارهای ارزیابی و سازوکارهای مشاهده آگاه هستند، ممکن است رفتار خود را پیشاپیش مطابق با انتظارات آنها تنظیم کنند. در دانشگاه، این امر می‌تواند در نحوه حضور در جلسات، مشارکت آموزشی، تولید پژوهش و ارائه هویت حرفه‌ای مشاهده شود. در فضای دیجیتال، مرز میان حضور، اجرا و نظارت نیز پیچیده‌تر می‌شود، زیرا فرد همزمان هم موضوع مشاهده است و هم در حال ساختن تصویری از خود برای دیگران. تجربه آموزش آنلاین در دوران همه گیری این فرایند را آشکارتر کرد و نشان داد که دیجیتالی شدن ارتباطات دانشگاهی تنها ابزار ارتباط را تغییر نمی‌دهد، بلکه شرایطی تازه برای دیده شدن، دیده نشدن و مدیریت تصویر فرد ایجاد می‌کند.

فصل ۶: کنش‌های گریزا

فصل ششم به عنوان فصل پایانی کتاب، از تحلیل سازوکارهای نظارت و سنجش به امکان مقاومت در برابر آنها حرکت می‌کند. Gourlay با مفهوم «کنش‌های گریزا» به رفتارها و شیوه‌هایی اشاره می‌کند که به طور کامل در منطق داده‌ای و الگوریتمی دانشگاه قابل جذب و اندازه گیری نیستند. این کنش‌ها الزاماً مقاومت آشکار یا مخالفت مستقیم با فناوری نیستند، بلکه می‌توانند در فعالیت‌های روزمره و گاه بسیار ساده دانشگاهی شکل بگیرند. نویسنده در اینجا بر اهمیت عناصر مادی، جسمانی، عاطفی و پیش بینی ناپذیر تجربه دانشگاه تأکید می‌کند؛ عناصری که نمی‌توان به آسانی آنها را در قالب شاخص و داده خلاصه کرد. از این منظر، زندگی دانشگاهی همیشه بیش از آن چیزی است که سیستم‌های ارزیابی و





الگوریتم‌های سنجش می‌توانند ثبت کنند. همین مازاد تجربه، امکان فاصله گرفتن از منطق نظارت و ایجاد شکل‌های دیگری از کنش را فراهم می‌کند.

Gourlay برای توضیح این مسئله به تجربه همه‌گیری و دیجیتالی شدن اجباری آموزش توجه ویژه‌ای دارد. همه‌گیری نشان داد که انتقال فعالیت‌های دانشگاهی به محیط‌های دیجیتال اگرچه امکان تداوم بخشی از آموزش و ارتباط را فراهم کرد، اما نمی‌تواند تمام ابعاد تجربه دانشگاه را جایگزین کند. تعامل آموزشی به حضور بدن‌ها، فضاهای مشترک، تماس‌های غیررسمی و موقعیت‌های پیش‌بینی نشده وابسته است و بسیاری از این عناصر در محیط دیجیتال تضعیف می‌شوند. نویسنده از این تجربه برای نقد خوش‌بینی موجود درباره آینده کاملاً دیجیتال آموزش عالی استفاده می‌کند. در این چارچوب، تجربه همه‌گیری نشان داد که آنچه گاهی به عنوان محدودیت و ناکارآمدی جهان مادی معرفی می‌شود، در واقع بخشی ضروری از فرایند یادگیری و تولید دانش است. دانشگاه حضوری با تمام بی‌نظمی و نقص خود، ظرفیت‌هایی دارد که دیجیتالی شدن کامل قادر به بازتولید آنها نیست.

در نهایت، فصل ششم از نوعی «چرخش آنالوگ» دفاع می‌کند که در برابر هیجان پیرامون فناوری‌های به اصطلاح تحول‌آفرین قرار می‌گیرد. Gourlay قصد ندارد فناوری دیجیتال را کنار بگذارد یا بازگشت ساده به گذشته را پیشنهاد کند، بلکه بر ضرورت حفظ امکان تجربه‌های مادی، جسمانی و انسانی در دانشگاه تأکید دارد. از این منظر، کنش‌های گریزپا نشان می‌دهند که دانشگاه را نمی‌توان به مجموعه‌ای از داده‌ها، شاخص‌ها، الگوریتم‌ها و فرایندهای قابل محاسبه تقلیل داد. بخش مهمی از ارزش دانشگاه در تعاملات روزمره، روابط انسانی، گفتگوهای غیررسمی، تجربه فضا و شکل‌های پیش‌بینی‌ناپذیر تولید دانش قرار دارد. بنابراین مسئله اصلی، انتخاب میان جهان دیجیتال و جهان آنالوگ نیست، بلکه مقاومت در برابر این تصور است که دیجیتالی شدن باید تمام اشکال تجربه دانشگاهی را تحت منطق اندازه‌گیری و محاسبه قرار دهد.

یافته‌های سیاستی:

این کتاب نشان می‌دهد که سیاستگذاری آموزش عالی در عصر دیجیتال نباید صرفاً بر توسعه زیرساخت‌های فناورانه و افزایش کارایی الگوریتمی متمرکز شود، بلکه باید پیامدهای نظارتی، رفتاری و انسانی داده‌مند شدن دانشگاه را نیز در نظر بگیرد. از این منظر، پنج جهت‌گیری سیاستی اساسی قابل استخراج است:

1) حکمرانی مسئولانه داده‌های دانشگاهی





دانشگاه‌ها باید چارچوب‌های شفاف و پاسخگو برای جمع‌آوری، پردازش و استفاده از داده‌های دانشجویان و دانشگاهیان ایجاد کنند و حدود دسترسی، هدف استفاده و مسئولیت نهادهای تصمیم‌گیرنده را مشخص سازند.

(2) محدودسازی نظارت الگوریتمی

استفاده از الگوریتم‌ها در ارزیابی و مدیریت دانشگاهی باید با نظارت انسانی، امکان اعتراض و شفافیت همراه باشد تا سنجه‌های کمی به ابزار کنترل دائمی و انضباط الگوریتمی تبدیل نشوند.

(3) بازنگری نظام‌های ارزیابی

سیاست‌های ارزیابی پژوهش و آموزش باید از اتکای افراطی به شاخص‌های کمی فاصله بگیرند و کیفیت، خلاقیت، ریسک‌پذیری، همکاری و ارزش اجتماعی تولید دانش را نیز در ارزیابی عملکرد دانشگاهیان لحاظ کنند.

(4) حفظ ابعاد مادی و انسانی دانشگاه

دیجیتالی شدن نباید جایگزین کامل تعاملات حضوری، فضاهای مشترک، ارتباطات غیررسمی و تجربه جسمانی دانشگاه شود. سیاستگذاری باید میان فناوری دیجیتال و ظرفیت‌های اجتماعی و مادی محیط دانشگاه توازن برقرار کند.

(5) تقویت امکان مقاومت و عاملیت

سیاست‌های دیجیتال دانشگاه باید امکان انتخاب، عدم مشارکت در برخی فرایندهای داده‌محور و شکل‌های متنوع کنش دانشگاهیان را حفظ کنند تا افراد صرفاً به موضوعات قابل سنجش و پیش‌بینی الگوریتمی تقلیل نیابند.

نقاط قوت:

(1) پیوند موفق نظریه با تجربه روزمره دانشگاه



یکی از برجسته‌ترین نقاط قوت کتاب، توانایی آن در پیوند دادن مفاهیم پیچیده‌ای مانند نگاه الگوریتمی، پس‌پدیدارشناسی و نظارت با تجربه واقعی زندگی دانشگاهی است. منتقد کتاب تأکید می‌کند که Gourlay با استفاده از تجربه‌های شخصی، مشاهده‌ها و گفت‌وگوها، مفاهیم نظری پیچیده را به تجربه ملموس دانشجویان و دانشگاہیان مرتبط می‌کند.

(2) آشکار کردن ابعاد پنهان کمی‌سازی دانشگاه

کتاب به شکلی قوی نشان می‌دهد که شاخص‌هایی مانند h index، رتبه‌بندی دانشگاهی، تحلیل یادگیری و نظام‌های ارزیابی فقط ابزارهای خنثی اندازه‌گیری نیستند، بلکه می‌توانند رفتار، تصمیم‌گیری و تصور افراد از موفقیت دانشگاهی را تغییر دهند. این تحلیل یکی از مهم‌ترین ارزش‌های کتاب در نقد فرهنگ سنجش و تبدیل دانشگاه به محیطی داده‌محور است.

(3) دفاع از ابعاد مادی، جسمانی و انسانی دانشگاه

نقطه قوت مهم دیگر، تأکید کتاب بر وجوهی از دانشگاه است که در فرایند دیجیتالی شدن ممکن است نامرئی شوند؛ از جمله حضور جسمانی، هم‌حضور، فضای دانشگاه، تعاملات غیررسمی و ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر فرایند یادگیری. منتقد این دفاع از تجربه آنالوگ را از استدلال‌های جالب و مهم کتاب می‌داند و آن را با جریان‌های انتقادی معاصر درباره دیجیتالی شدن آموزش پیوند می‌دهد.

نقدها:

(1) رداخت محدود به هوش مصنوعی مولد

یکی از روشن‌ترین نکات انتقادی مطرح‌شده درباره کتاب، حضور بسیار محدود هوش مصنوعی مولد و فناوری‌هایی مانند ChatGPT در بحث است. با توجه به عنوان و موضوع کتاب، انتظار می‌رود تحلیلی گسترده‌تر از هوش مصنوعی و پیامدهای آن برای آموزش عالی ارائه شود. منتقد توضیح می‌دهد که این محدودیت احتمالاً ناشی از نوظهور بودن این فناوری‌ها در زمان نگارش کتاب است، اما همچنان می‌تواند دامنه بحث کتاب را برای خواننده امروز محدود کند.

(2) غلبه رویکرد انتقادی بر ارزیابی متوازن فناوری

ساختار استدلال کتاب عمدتاً بر آشکار کردن پیامدهای منفی داده‌مندشدن، سنجش، نظارت و الگوریتمی شدن دانشگاه استوار است. این رویکرد برای آشکار کردن ابعاد پنهان قدرت بسیار مؤثر است، اما



می‌تواند ظرفیت‌های مثبت فناوری دیجیتال، از جمله افزایش دسترسی، بهبود برخی فرایندهای آموزشی و امکان تحلیل بهتر یادگیری را کمتر مورد توجه قرار دهد. بنابراین کتاب بیش از آنکه ارزیابی متوازن هزینه‌ها و منافع دیجیتالی شدن باشد، اساساً یک نقد نظری و فرهنگی از آن است.

3) اتکای قابل توجه به تجربه شخصی و نمونه‌های روایی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که می‌تواند از منظر روش‌شناختی محل بحث باشد، استفاده گسترده Gourlay از تجربه شخصی، مشاهده و روایت‌های مربوط به زندگی دانشگاهی است. منتقد این ویژگی را هم نقطه قوت و هم بخشی از روش کتاب می‌داند، اما از منظر پژوهش تجربی، چنین رویکردی نمی‌تواند به تنهایی برای تعمیم دادن پیامدهای الگوریتمی شدن به همه دانشگاه‌ها و نظام‌های آموزش عالی کافی باشد. بنابراین دامنه تعمیم برخی استدلال‌های کتاب نیازمند احتیاط است.





انديشكده فرهنگ و توسعه

باشگاه كتاب فرتو